

تأثیرات متقابل آرای حقوقی و کیفری؛ از تئوری تا رویه قضایی

مجید عزیزانی*

چکیده

تأثیرات متقابل آرای حقوقی و کیفری بر هم یکی از موضوعات مهم پرونده‌های حقوقی و کیفری است. بنا بر نظر مشهور، محکمه حقوقی مکلف به تبعیت از رأی قطعی دادگاه کیفری است و در صورت رسیدگی هم‌زمان، دادگاه حقوقی را مکلف به توقف رسیدگی می‌دانند. هرچند دقیقاً همین رویه در تبعیت دادگاه کیفری از رأی حقوقی قطعی وجود دارد و این قاعده مختص دادگاه کیفری نمی‌باشد. چنانچه هر کدام از محاکم قضایی حقوقی و کیفری رسیدگی‌کننده حسب مورد، بدون اعتنا به آرای دادگاه دیگر که رأی آن در پرونده تحت نظر مؤثر است، مبادرت به صدور رأی نماید، تأثیرات نامطلوبی از جمله صدور آرای متناقض و غیرقابل اجرا بر جای خواهد گذاشت که در این خصوص می‌بایست اصول، مبانی و شرایط تأثیرات متقابل آرای حقوقی و کیفری بر هم به خوبی مورد بحث و بررسی قرار گیرد و مطالعه دقیق رویه قضایی در این خصوص می‌تواند در ارائه راه حل مطلوب مؤثر باشد. در مقاله حاضر ضمن بررسی و توجه به رویه قضایی متهافت، جایگاه قاعده تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری و حالت عکس آن در نظام حقوقی ایران و ارتباط رأی دادگاه کیفری با نظم عمومی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت رویه قضایی شاخص و مبنای حقوقی دقیق منطبق با موازین قضایی ارائه می‌گردد. روش تحقیق کاملاً تحلیلی، کاربردی و عملی است. حاصل نتیجه تحقیق این است که کیفری یا حقوقی بودن موضوع، ملاک برتری و تبعیت از دیگری نمی‌باشد، بلکه پرونده مقدم، اعم از اینکه کیفری باشد یا حقوقی، برای سایر مراجعی که بعداً رسیدگی می‌کنند، لازم‌الاتباع است.

واژگان کلیدی: دادگاه حقوقی، دادگاه کیفری، رویه قضایی، قانون

مقدمه

تأثیرپذیری متقابل آرای حقوقی و کیفری بر هم در قوانین سابق و فعلی آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری از دیرباز مورد توجه و تصریح مقنن بوده و دلیل آن جلوگیری از صدور آرای متناقض و متفاوت در خصوص موضوعات با منشأ واحد است. هماهنگی بین آرای مراجع قضایی برای جلوگیری از اصدار آرای متهافت و متناقض از اساسی‌ترین اصول ضروری در نظام قضایی هر کشور محسوب می‌شود و لازم است که کلیه دادگاه‌ها برای این امر مهم تلاش حداکثری داشته باشند. هر گاه رسیدگی به امری یا ادعایی منوط به اثبات امری باشد که رسیدگی و اظهارنظر به آن قانوناً در صلاحیت دادگاه دیگری باشد، اناطه یا توقف در رسیدگی می‌تواند در هر دو مرجع حقوقی و کیفری مطرح شود. پیش‌بینی قرار رسیدگی توأمان در قانون آیین دادرسی مدنی و پیش‌بینی مرجع قضایی واحد برای رسیدگی به اتهامات متعدد متهم با رعایت صلاحیت ذاتی در قانون آیین دادرسی کیفری با هدف جلوگیری از تناقض آرا است. مثلاً در مرجع حقوقی شخصی به استناد یک مبایعه‌نامه، الباقی ثمن معامله را مطالبه می‌کند و در مرجع کیفری شخصی که صدور مبایعه‌نامه به او منتسب شده ادعای جعل و درخواست رسیدگی کیفری را مطرح می‌نماید.

حقوق کیفری و مدنی به‌رغم فواصل و قرابت‌هایی که در تاریخ حیات علم حقوق داشته‌اند هنوز نیز از یکدیگر متمایزند و حفظ این مرزبندی‌ها برای آنکه هر یک بتوانند به درستی کارکرد خود را به منصفه ظهور بگذارند، ضروری است (روستایی و رحمانیان، ۱۴۰۰: ۱۷۹). گاهی رأی صادره در دادگاه کیفری علاوه بر مجازات، حاوی وصف حقوقی از حیث صحت و بطلان عمل حقوقی مورد ادعا بوده و ممکن است حائز ابعاد حقوقی له و یا علیه طرفین دعوای کیفری باشد. این ویژگی بالاخص در جرایم علیه اموال مثل کلاهبردی کاملاً مشهود است. قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز صلاحیت دادرسی و دادگاه‌های کیفری را مورد تصریح قرار داده است. در کنار این موارد مراجع اداری و شبهه‌قضایی به‌عنوان کلی مراجع غیرقضایی نیز وجود دارند که ارتباط آرای این مراجع غیرقضایی با مراجع قضایی باید برای جلوگیری از صدور آرای متناقض مورد بررسی قرار گیرد. حسب مواد قانونی و اختیارات اعطایی به قاضی کیفری، دادگاه کیفری نسبت به دادگاه حقوقی امکان تحقیق بیشتری در کشف واقع دارد (پوراستاد، ۱۳۸۹: ۱۰۱). زیرا مرجع کیفری بر اساس مواد ۷۰، ۹۰ و ۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری، برخلاف دادگاه حقوقی محدود به اصل منع تحصیل دلیل نیست. به عبارتی اثبات کشف جرم در امور کیفری به‌دلیل اینکه جرم مخالف نظم عمومی است، حکومت اصلی آزادی تحصیل دلیل را می‌طلبد و صرفاً با وجود پذیرش چنین اصلی است که دادرسی کیفری در پرونده‌های مختلف می‌تواند حقیقت را کشف کرده و حکم خود را به گوهر آن بیاراید (حیدری،

۱۳۹۳: ۲) اما دادگاه حقوقی، با رعایت ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، مقید و محدود به ادله طرفین است هرچند که نظرات مخالف درخصوص دامنه شمول ماده ۱۹۹ یادشده زیاد است (شمس، ۱۳۹۰: ۵۶-۵۳) و از حوصله این بحث خارج است.

مسئله اصلی مقاله مورد بحث این است که هرچند قاعده تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری مورد پذیرش رویه قضایی قرار گرفته است ولی در حالت عکس آن یعنی تبعیت دادگاه کیفری از رأی قطعی حقوقی اتحاد و اتفاق عقیده و رویه‌ای وجود ندارد و در هیچ کدام از کتب و مقالات مرتبط به این موضوع نپرداخته است در حالی که اهمیت قاعده تبعیت دادگاه کیفری از رأی قطعی حقوقی کمتر از قاعده تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری نیست و یک اصل کلی وجود ندارد و سخن از اراده ضمنی قانون‌گذار و استناد به آن در صورتی پذیرفته است که مخالف با اصول حقوقی نباشد (میرزایی، ۱۴۰۰: ۳۲۸).

در مقاله حاضر در یک گفتار در مورد تأثیرات رأی قطعی دادگاه کیفری در پرونده حقوقی بر اساس ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری از حیث مبنایی و بررسی رویه قضایی بحث و بررسی صورت خواهد گرفت و سپس در گفتار دیگر در مورد تأثیرات رأی قطعی حقوقی در نتیجه پرونده کیفری و توجه به رویه قضایی و ارائه رویه شاخص و در گفتار دیگر در مورد فقدان اصل کلی تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

۱. تأثیر رأی قطعی کیفری بر پرونده حقوقی

طبق معتقدان دیدگاه تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری، در صورت صدور رأی قطعی کیفری، مرجع حقوقی به دلیل اصالت و مرتبط بودن رأی کیفری با نظم عمومی، مکلف به تبعیت از رأی کیفری مزبور است و امکان صدور رأی برخلاف مفاد رأی کیفری توسط مرجع حقوقی وجود ندارد. اصل لزوم تبعیت مرجع قضایی حقوقی از رأی قطعی کیفری، در رسیدگی کیفری از جایگاه خاصی برخوردار است و جایگاهی که در قوانین سابق به نحو صریح لحاظ نشده است (اسدی، ۱۳۹۴: ۲۳۱). برخی برتری و تفوق احکام کیفری بر دعاوی حقوقی و لزوم تبعیت دادگاه مدنی از احکام جزایی را به عنوان یک اصل مسلم و شایع آیین دادرسی توصیف کرده‌اند (اکبری، ۱۳۹۶: ۷۳).

۱-۱. مبانی تأثیر رأی قطعی کیفری بر پرونده حقوقی

در راستای اجرای قاعده حجیت آرای کیفری در دعاوی مدنی، ممکن است که رأی جزایی به عنوان دلیل در محکمه حقوقی مورد استناد قرار گیرد. به لحاظ ارتباط دو دعوی حقوقی و کیفری و امکان اتحاد این دو موضوع و منشأ، می‌بایست آرای صادره در دو حوزه جزایی و مدنی، مناسب و هماهنگ باشند. به این ترتیب از تحقیقات انجام گرفته در دعاوی کیفری، در دعاوی مدنی نیز استفاده

شود (حیدری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۲). رأی کیفری رأیی است که دادگاه نسبت به دعوی مطرح شده نزد او اتخاذ می‌کند، پس از آنکه دادرسی را انجام داد و موجب خروج دعوی از آن دادگاه می‌شود (زراعت، ۱۳۹۴: ۳۱۷). رأی کیفری مرتبط با نظم عمومی جامعه است و بر اساس مفاد مواد ۸ و ۹ تمامی جرایم دارای جنبه الهی و عمومی بوده و درجه اختلال نظم عمومی در جرایم قابل گذشت و غیرقابل گذشت متفاوت است. این ویژگی تقریباً در رأی حقوقی وجود ندارد. بدین توضیح که شاکی در پرونده‌های کیفری (جرایم غیرقابل گذشت)، دادستان (جامعه) است، ولی در دعوی حقوقی، دعوی متعلق به خواهان است. در واقع رسیدگی به برخی دعوی مطروحه در مرجع کیفری ممکن است مستلزم اثبات حق یا ادعایی باشد که در صلاحیت قانونی و ذاتی آن مرجع نیست. هرچند حکم قضایی متضمن حل یک اختلاف حقوقی است که با استناد به قوانین توسط یک مرجع قضایی صادر و سند رسمی تلقی می‌شود؛ ولی با وصف تضمن اثبات یک حق و یا ادعا و دارا بودن آثار له و علیه اشخاص، حائز تبعات و اثر مطلق نیست و اصل نسبیّت احکام بر آن حاکم است. چنین اصلی اثر احکام را تنها به طرفین دعوی محدود می‌کند و نتیجه می‌گیرد که وجود حکم تنها میان اطراف دعوی قابلیت استناد دارد (آهنی، ۱۳۸۰: ۵۹).

دادگاه کیفری نسبت به دادگاه حقوقی آزادی عمل بیشتری در کشف واقع دارد (پوراستاد، ۱۳۸۹: ۱۰۱). زیرا دادگاه کیفری، برخلاف دادگاه حقوقی مقید به اصل منع تحصیل نیست^۱. در واقع طبیعت اثبات در امور کیفری حکومت اصل آزادی تحصیل دلیل را می‌طلبد و اما دادگاه حقوقی، با رعایت ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، مقید و محدود به ادله طرفین است و به غیر از موارد استثنایی چون صدور قرار معاینه و تحقیق محلی و صدور قرار کارشناسی نمی‌تواند اقدام به جمع‌آوری ادله نماید. حال آنکه مرجع کیفری مکلف است تمامی ادله جرم را رأساً گردآوری نماید و نباید رسیدگی خود را محدود به ادله طرفین نماید. به‌علاوه رأی قطعی کیفری در خصوص مجرمیت متهم باید بدون هرگونه شک معقول صادر شود. حال آنکه در دادرسی حقوقی، معیار تعادل احتمالات جاری است. همین امر موجب می‌شود تا بنا به فرض، حکم دادگاه کیفری نسبت به دادگاه حقوقی از احتمال بیشتری برای اصابت به واقع برخوردار باشد. در برخی از نظام‌های حقوقی مثل فرانسه، اکثریت آن‌ها تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری را به‌عنوان یک اصل مسلم حقوقی مورد پذیرش قرار داده و مورد عمل رویه قضایی نیز قرار می‌گیرد (O.MICHELS, 2012: 13).

از طرفی مبنای تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری اعتبار امر قضاوت شده است. این

۱. مواد ۷۰، ۹۰ و ۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری.

قاعده در مقررات مختلف مورد پذیرش قرار گرفته است.^۱ مطابق این قاعده هر اختلافی فقط یک بار مورد رسیدگی ماهوی قرار می‌گیرد. بر اساس این قاعده هر گاه دعوی طرح شده، با همان موضوع و همان جهات، سابقاً میان همان اشخاص رسیدگی و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، حکم از اعتبار قضیه محکوم بها برخوردار شده و طرح مجدد دعوی مردود است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۳۹). لزوم هماهنگی و هم‌خوانی تصمیمات قضایی از اصول ارتكازی نظام‌های دادرسی است؛ وجود تصمیمات قضایی متعارض احساس وجود عدالت و امنیت را مخدوش می‌کند. در هر نظام قضایی، دادرسی و رسیدگی به دعاوی هدف غایی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای اجرای عدالت و در این مسیر نمی‌توان تصور کرد نسبت به یک مسئله دو حکم متفاوت صادر شود و هر دو حکم عادلانه باشد، بنابراین دادرسی در صورتی عادلانه محسوب می‌شود که علاوه بر صدور احکام عادلانه از صدور آرای متعارض نیز جلوگیری کند (صالحی، ۱۳۹۵: ۴۸). پیرامون آثار نسبی رأی کیفری و جزایی می‌توان گفت با توجه به ماهیت عمل ارتكابی که اقدام بر علیه امنیت فردی و اجتماعی و نظم عمومی است و شاکی و متهم ایفاگران نقش بوده و مقامات انتظامی و قضایی با اختیارات واسعة به امور رسیدگی می‌نمایند و مقامات قضایی با اقتدار لازم در جهت کشف حقیقت اقدام می‌کنند. لذا حکم صادره از دقت کافی برخوردار بوده و بیشتر منطبق با واقع است.

۲-۱. مستندات قانونی تأثیر رأی قطعی کیفری بر پرونده حقوقی

ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری: «هرگاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می‌کند، لازم‌الاتباع است». اساس حکم این ماده این است که رسیدگی و در نهایت صدور رأی قطعی کیفری برای مراجع حقوقی لازم‌الاتباع است. هر چند در مفاد ماده به ضرر و زیان در دادگاه حقوقی اشاره کرده است ولی ذکر کلمه «یا» در عبارت «امر حقوقی یا ضرر و زیان» ماده موصوف، دلالت بر تمام موضوعات حقوقی مرتبط و مؤثر با امر کیفری مربوطه دارد. به نظر می‌رسد مقنن در ماده فوق در مقام بیان برتری رأی کیفری بر مرجع حقوقی نمی‌باشد. بر اساس ظاهر این ماده هر آنچه توسط مرجع کیفری مورد رسیدگی و در نهایت احراز شده است، می‌بایست از سوی سایر مراجع مورد توجه و در نهایت تبعیت قرار گیرد. لذا هم تبعیت از رأی کیفری مقدم و هم تبعیت از رأی حقوقی مقدم توسط مرجع دیگر هر دو از مفاد ماده فوق قابل استنباط است و ملاک در این خصوص رأی مقدم مؤثر اعم از اینکه حقوقی باشد یا کیفری است، زیرا به حکم قاعده اعتبار امر مختوم و نفاذ آرای قضایی، مرجع قضایی مؤخر می‌بایست به

۱. بند ۶ ماده ۸۴ و مواد ۲۲۷ و ۴۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی.

رسیدگی قضایی و ماهیتی مرجع قضایی مقدم که رأی قطعی مؤثر صادر کرده است، احترام نماید، در غیر این صورت اعتبار آرای قضایی متزلزل می‌گردد.

ماده ۱۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری ۱۳۷۲: «هرگاه تخلف کارمند عنوان یکی از جرایم مندرج در قوانین جزایی را نیز داشته باشد هیئت رسیدگی به تخلفات اداری مکلف است مطابق این قانون به تخلف رسیدگی و رأی قانونی صادر نماید و مراتب را برای رسیدگی به اصل جرم به مرجع قضایی صالح ارسال دارد. هرگونه تصمیم مراجع قضایی مانع اجرای مجازاتهای اداری نخواهد بود...». مفاد این ماده به تبعیت هیئت رسیدگی به تخلفات اداری به نتیجه رأی قطعی کیفری در رسیدگی به تخلفات کارمند اشاره می‌کند و آن هیئت نمی‌تواند بدون توجه به مفاد رأی قطعی کیفری، کارمند متخلف را از مجازات انتظامی مبرا کند. به عبارتی حسب ماده فوق‌الذکر بین جرم و تخلف کارمند، نوعی رابطه عموم خصوص مطلق وجود دارد. یعنی هر جرمی نوعی تخلف محسوب می‌شود ولی هر تخلفی، جرم محسوب نمی‌شود. دلیل اشاره به مقرر قانونی یادشده از باب تبعیت مرجع انتظامی از رأی قطعی کیفری است، زیرا مراجع رسیدگی به تخلفات انتظامی و اداری نیز دارای نوعی رسیدگی شبه قضایی بوده که به حکم ذیل ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی و در صورت ارجاع قوانین خاص به رعایت مقررات این قانون، امکان اجرای مقررات یاد شده در باب تبعیت از آرای کیفری و حقوقی وجود دارد.

ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی: «هرگاه ضمن رسیدگی مسائلی کشف شود که مربوط به وقوع جرمی باشد و در رأی داور مؤثر بوده و تفکیک جهات مدنی از جزایی ممکن نباشد و همچنین در صورتی که دعوا مربوط به نکاح یا طلاق یا نسب بوده و رفع اختلاف در امری که رجوع به داوری شده متوقف بر رسیدگی به اصل نکاح یا طلاق یا نسب باشد، رسیدگی داوران تا صدور حکم نهایی از دادگاه صلاحیت‌دار نسبت به امر جزایی یا نکاح یا طلاق یا نسب متوقف می‌گردد.» این ماده به تأثیر رأی کیفری بر رسیدگی توسط داور و تبعیت داور از نتیجه رأی قطعی مذکور اشاره دارد. و داور نمی‌تواند بدون توجه به مفاد رأی قطعی کیفری، رسیدگی خود را ادامه و رأی صادر نماید. به عبارتی این ماده برتری رسیدگی در دادگاه خصوصاً مرجع کیفری و تبعیت مرجع داوری از آن را تأکید می‌نماید. در واقع به اعتقاد برخی دکتربین به حکم ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی اگر تصمیم داور منوط به امری است که ماهیت جزایی دارد، از موارد توقیف داوری است (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۵۸ و ۳۵۸).

ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی: «چنانچه مدعی جعلیت سند در دعوی حقوقی، شخص معینی را به جعل سند مورد استناد متهم کند، دادگاه به هر دو ادعا یک جا رسیدگی می‌نماید. در صورتی که دعوی حقوقی در جریان رسیدگی باشد، رأی قطعی کیفری نسبت به اصالت یا جعلیت

سند، برای دادگاه متّبع خواهد بود...». مفاد ماده فوق‌الذکر به توجه و تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری نسبت به جعلیت سند اشاره دارد. در این فرض، مرجع حقوقی فوق‌الذکر نمی‌تواند بدون توجه به مندرجات رسیدگی کیفری در خصوص جعلیت سند، رأساً نسبت به جعلیت سند اتخاذ تصمیم نماید (مهاجری، ۱۳۹۰: ۳۳۸).

نکته‌ای که ذکر آن ضروری است اینکه برخی کشورهای مدرن حقوقی مثل فرانسه برای جلوگیری از اینکه ممکن است یکی از طرفین پرونده برای اطلاع دادرسی، هم‌زمان با دعوی حقوقی، متقابلاً ادعایی کیفری در مرجع جزایی مطرح نماید در سال ۲۰۰۷ اصلاح شد (Code de procedure penal l' Article 4) تا از هر گونه اختلال و طولانی شدن جریان رسیدگی جلوگیری کند و تعادل نسبی بین قدرت مراجع حقوقی و کیفری ایجاد شود و به موجب این اصلاحیه قانونی در فرانسه، تشخیص صدور قرار توقف رسیدگی بر اساس ضرورت امر با قاضی است و چنانچه ضرورت را تشخیص ندهد، رأساً نسبت به ادامه جریان رسیدگی اقدام می‌کند.

۳-۱. رویه قضایی دادگاه حقوقی متأثر از رأی قطعی کیفری

اعتبار آرا بر هم دیگر قاعده‌ای نیست که در اختیار طرفین دعوی باشد، بلکه قاضی مدنی و کیفری مقید و ملتزم به آن است و به‌طور قهری بر او تحمیل می‌گردد، چراکه قاعده موصوف مبتنی بر نظم و واجد خصوصیت امری است (دیباوند و شایسته، ۱۳۹۴: ۸۴).

در دادنامه استنادی دعوی الزام به تنظیم سند رسمی به دلیل تبعیت از رأی قطعی کیفری شامل فروش مال غیر و رأی قطعی حقوقی شامل ابطال اسناد هر دو به دلیل فضولی بودن که هر دو رأی قطعی حقوقی و کیفری یادشده مقدم بر دعوی الزام به تنظیم سند رسمی بوده است، حکم بر الزام به تنظیم سند رسمی صادر می‌گردد. در این پرونده دادگاه حقوقی رسیدگی‌کننده به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی نمی‌تواند بدون توجه به نتیجه قطعی آرای کیفری و حقوقی مقدم مبنی بر فضولی بودن سند مستند دعوی اتخاذ تصمیم نماید و رسیدگی سابق در دو مرجع قبلی برای این دادگاه لازم‌الاتباع است که هدف جلوگیری از ازدیاد و تجدید دعوی، شکایات و پرهیز از اصدار آرای متناقض و حفظ نظم عمومی بوده و اختیار عمل و گستردگی مرجع کیفری در ادله اثبات دعوی در مقایسه با دعوی حقوقی، طرف‌داران نظریه تبعیت مطلق دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری را مصر به حفظ عقیده کرده است. ولی این حجیت برای تبعیت دادگاه کیفری از رأی قطعی حقوقی مؤثر هم وجود دارد و اساساً زمانی قاعده تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری مؤثر خواهد بود که اولاً رأی از مرجع کیفری به‌نحو قطعی صادر شده باشد؛ ثانیاً این رأی قطعی کیفری الزاماً باید در پرونده حقوقی مؤثر باشد، در غیر این صورت اثری نخواهد داشت که ذیلاً رأی نگارنده در این خصوص

برای تنویر ذهن مخاطب ذکر می‌گردد.^۱

۱. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۹۹۳۷۰۰۶۲۵ مورخ ۹۸/۸/۱۸: «در خصوص دادخواست خانم‌ها به طرفیت آقایان به خواسته الزام به تنظیم سند سه دانگ از شش دانگ سند قطعی ۱۹۳۷۶۹ مورخ ۲۸/۰۴/۱۳۹۵ در پلاک ثبتی ۴۱۶۹/۲۰ و مطالبه خسارات دادرسی ... حسب محتویات پرونده و دادخواست تقدیمی خواهان‌ها مدعی هستند که به موجب دادنامه اصداری شماره ۲۴۱--۹۸۰ مورخ ۱۱/۰۴/۱۳۹۸ شعبه دوم حقوقی رودبار قصران مبنی بر بی اعتباری سند رسمی ۱۹۳۷۶۹ مورخ ۲۸/۰۴/۱۳۹۵ و صلح نامه مورخ ۳۰/۰۴/۱۳۹۲ مالک سه دانگ مشاع در پلاک ثبتی موضوع دعوی بوده که تا کنون سند رسمی تنظیم نشده است، بر همین اساس تقاضای اجابت خواسته را از محکمه خواستار شده‌اند. دادگاه از توجه به محتویات پرونده، ملاحظه دادخواست تقدیمی و ضمائم آن، استماع اظهارات خواهانها، مطالبه و مطالعه پرونده‌های استنادی و استعلام واصله ثبتی نظر به اینکه اولاً بر اساس صلح نامه مورخ ۳۰/۰۴/۱۳۹۲ فی مابین مصالح آقای به عنوان طرف اول و متصالح مرحوم به عنوان طرف دوم سه دانگ از شش دانگ پلاک موضوع دعوی را به طرف دوم به عنوان مورث خواهانها واگذار کرده است و از این حیث ارتباط حقوقی و قراردادی مذکور که مقدمه واجب اجابت دعوی الزام به تنظیم سند رسمی است فراهم است. ثانیاً این صلح نامه در پرونده کیفری ۹۷۰۰۷۹ شعبه ۱۰۵۹ کیفری دو تهران و شعبه ۶۷ دادگاه تجدید نظر استان تهران در باب فروش مال غیر و محکومیت آقای و پرونده کلاسه ۹۸۰۰۲۶ شعبه دوم رودبار قصران با موضوع ابطال سند نقل و انتقال نسبت به سه دانگ مورث خواهان‌ها که در نهایت حکم بر ابطال آن سند به دلیل مالکیت مقدم مورث خواهان‌ها صادر و قطعی گردیده است و در دو پرونده یاد شده صلح نامه مورد استناد خواهان‌ها مورد بررسی و صحت قرار گرفته است و اساساً مستند اساسی اجابت آن پرونده‌ها همین صلح نامه بوده است که نشانگر مالکیت مورث خواهان‌ها است. ثالثاً تا کنون توسط هیچ مرجعی رای مبنی بر بی اعتباری صلح نامه یاد شده احراز و تقدیم نشده است و حمل بر صحت موضوع ماده ۲۲۳ قانون مدنی است و بر اساس ماده ۲۱۹ همان قانون طرفین ملزم به تبعیت از آثار عقود بوده و یکی از آثار مهم عقود، حصول مالکیت رسمی برای انتقال گیرنده ملک است، چرا که به موجب ماده ۳۶۲ قانون مدنی به مجرد عقد، انتقال گیرنده مالک مورد معامله بوده و این مالکیت رسمی نیز حسب استعلام واصله ثبتی تا کنون حاصل نشده است. رابعاً حسب دادنامه‌های کیفری و حقوقی در پرونده‌های فوق الذکر فضولی بودن سند شماره ۱۹۳۷۶۹ مورخ ۲۸/۰۴/۱۳۹۵ محرز و بر همین اساس سند رسمی فوق الذکر طی دادنامه شماره ۲۴۱--۹۸۰ مورخ ۱۱/۰۴/۱۳۹۸ مورد ابطال قطعی قرار گرفته است و اذن در شی اذن در لوازم آن است و از توابع عقد صلح مبنی بر واگذاری مورد انتقال، انتقال به شکل و کیفیت سند رسمی است. خامساً حسب استعلام واصله ثبتی مالکیت رسمی و سلسله مالکیت خوانندگان محرز و شرط اساسی اجابت دعوای مذکور نیز احراز مالکیت رسمی خواننده برای انتقال در دفترخانه اسناد رسمی است که این مورد هم فاقد ایراد بوده و قابلیت اجابت دارد. سادساً یکی از طرق نقل و انتقال چه در اموال منقول و چه در اموال غیر منقول عقد صلح بوده که این عقد حسب ماده ۷۵۲ قانون مدنی علاوه بر اینکه در مقام رفع تنازع بوده، می‌تواند در مقام معاملات نیز صورت گیرد و این هم از قسمت انتهایی ماده فوق‌الذکر و صراحت ماده ۷۵۸ همان قانون بارز و مشهود است و این عقد حسب ماده ۷۶۰ قانون مذکور از عقود لازم بوده و تا کنون دلیل و مدرکی دال بر اینکه صلح نامه موضوع دعوی مبتنی بر معامله باطله بوده (موضوع ماده ۷۶۵ قانون مدنی) تقدیم و ابراز نشده

۲. تاثیر رأی قطعی حقوقی بر پرونده کیفری

طبق دیدگاه معتقدان تاثیر رأی قطعی حقوقی در پرونده کیفری و برخلاف گفتار یک که مورد بحث قرار گرفت، در صورت صدور رأی قطعی حقوقی، مرجع کیفری به دلیل رسیدگی حقوقی صورت گرفته، مکلف به تبعیت از رأی حقوقی مزبور است و امکان صدور رأی برخلاف مفاد رأی حقوقی توسط مرجع کیفری در صورت مرتبط و مؤثر بودن وجود ندارد و اساساً برخی موارد تصمیمات و آرای دادگاه حقوقی برای دادگاه کیفری لازم‌الاتباع است. حال اگر دادگاه حقوقی تمام تلاش خود را مطابق ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی در کشف واقع به کار گیرد و تمامی طرق قابل پیش‌بینی در جهت رسیدگی به مورد ادعا را نیز در نظر قرار دهد، باز می‌توان ادعای استقلال حقوق کیفری و عدم متابعت آن از امر مدنی را پذیرفت و به آن وفادار ماند؟ (رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۲۲)

۲-۱. مبانی تاثیر رأی قطعی حقوقی بر پرونده کیفری

در واقع رسیدگی به برخی دعاوی مطروحه در مرجع کیفری ممکن است مستلزم اثبات حق یا ادعایی باشد که در صلاحیت قانونی و ذاتی آن مرجع نیست. قوانین سابق در این زمینه به صورت تمثیلی از حق مالکیت، افلاس، زوجیت، وقفیت و غیره نام برده‌اند (ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰).

چنانچه در رابطه با موضوعات تحت صلاحیت دادگاه حقوقی مانند وقف، مالکیت، زوجیت و غیره حکم قطعی صادر شود و دعوی کیفری در آن خصوص در مرجع جزایی مطرح باشد، رسیدگی مرجع کیفری تحت تاثیر سرنوشت حکم حقوقی قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال در دادگاه حقوقی به

است و از این حیث نیز حمل بر صحت است، لذا نتیجتاً شرایط و ارکان دعوی الزام به تنظیم سند رسمی مقدور بوده و مستند حقوقی و قراردادی، صلح نامه مورخ ۳۰/۰۴/۱۳۹۸ بوده که دلالت بر انتقال سه دانگ پلاک موضوع دعوی به مورث خواهان‌ها بوده و خواهانهای مذکور نیز حسب گواهی حصر وراثت مستند دعوی، از وراثت آن مرحوم محسوب شده که مالکیت مورث به صورت قهری به وراثت وی منتقل و آن وراثت نیز بر همین اساس اقدام به طرح دعوی و تقاضای اجابت خواسته را از محکمه خواستار شده است؛ لذا دعوی خواهانها محرز و مسلم و مستنداً به مواد ۱۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۹ و ۲۲۳ قانون مدنی و مواد ۱۹۸، ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی و اصول لزوم و صحت قراردادها حکم بر الزام خوانندگان به تنظیم سند رسمی سه دانگ مشاع از شش دانگ پلاک ثبتی موضوع دعوی و همچنین محکومیت خواننده به دلیل ارتباط حقوقی و قراردادی از طریق صلح نامه با مورث خواهان‌ها به پرداخت هزینه دادرسی در حق خواهان‌ها محکوم می‌نماید. رای صادره به دلیل ابلاغ الکترونیک به هردوی خوانندگان و مشاهده آن توسط نامبردگان، واقعی و در نتیجه رای صادره حضوری محسوب و ظرف مهلت بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.»

استناد مبایعه‌نامه عادی و احراز شرایط معاملات حکم بر الزام به تنظیم سند رسمی و تحویل مبیع صادر شده است و این رأی نیز قطعی شده است. محکوم‌علیه این پرونده مبادرت به طرح شکایت کیفری جعل در مرجع کیفری می‌کند، در این حالت مرجع کیفری می‌بایست از رأی قطعی مرجع حقوقی مبنی بر احراز صحت معامله و عدم ادعای جعل در آن پرونده حقوقی تبعیت کند و نمی‌تواند بدون توجه به محتویات رأی قطعی حقوقی، حکم بر جعلیت سند و مجازات آن صادر نماید، زیرا صراحت ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی مبنی بر اعاده دادرسی از رأی حقوقی به استناد رأی قطعی کیفری صرفاً ناظر بر حالتی است که ابتدا رأی قطعی کیفری مبنی بر جعلیت سند صادر شده باشد ولی در دادگاه حقوقی مؤخر مورد استناد قرار نگرفته باشد که در این حالت با استناد ماده فوق‌الذکر می‌توان از این رأی قطعی کیفری مقدم برای اعاده دادرسی از رأی قطعی مؤخر حقوقی استفاده کرد. دلیل آن نیز تبعیت دادگاه حقوقی و کیفری (حسب مورد) مؤخر از رأی قطعی مقدم است. لذا صدور حکم بر الزام به تنظیم سند رسمی و تحویل مبیع فرع بر احراز صحت رابطه حقوقی و قراردادی است و خواننده آن دعوی که شاکی پرونده کیفری بوده، می‌توانست بر اساس مواد ۲۱۶ الی ۲۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی ادعای جعل، انکار یا تردید نماید یا اینکه حداقل در حین دادرسی حقوقی در مرجع کیفری شکایت جعل مطرح کرده که برابر ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی اقدام لازم صورت می‌گرفت.

در صورتی که در خصوص یک موضوع مثلاً اثبات مالکیت در مرجع قضایی حقوقی دعوایی مطرح است و در مرجع قضایی کیفری نیز شکایت رفع تصرف عدوانی در جریان رسیدگی است در این صورت:

اولاً رسیدگی حقوقی اثبات مالکیت منجر به توقف رسیدگی مرجع کیفری می‌شود، زیرا بنا به مفهوم و منطوق ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) با عبارت «اراضی و املاک متعلق به» که دلالت بر تعلق و مالکیت نسبت به مال را دارد، رسیدگی به جنبه کیفری تصرف عدوانی برخلاف دعوای حقوقی، منوط به احراز مالکیت شاکی است.

ثانیاً نتیجه قطعی دعوای حقوقی، الزاماً مورد تبعیت دادگاه کیفری است. زیرا در احراز مالکیت شاکی که رکن اساسی شکایت کیفری تصرف عدوانی است، مؤثر می‌باشد. صدور حکم قبلی در اموری مانند مالکیت، زوجیت و وقفیت شرط لازم برای رسیدگی مرجع کیفری است. مثلاً در دعوای مطروحه تحت عنوان فروش مال غیر، ترک نفقه و غیره تا اثبات مالکیت شاکی و یا زوجیت شاکیه در محکمه حقوقی، دعوای کیفری فرایند رسیدگی را طی نخواهد کرد.

۲-۲. مستندات قانونی تاثیر رأی قطعی حقوقی بر پرونده کیفری

ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری: «هرگاه احراز مجرمیت متهم منوط به اثبات مسائلی باشد که رسیدگی به آنها در صلاحیت مرجع کیفری نیست، و در صلاحیت دادگاه حقوقی است، با تعیین ذی نفع و با صدور قرار اناطه، تا هنگام صدور رأی قطعی از مرجع صالح، تعقیب متهم، معلق و پرونده به صورت موقت بایگانی می شود. در این صورت، هرگاه ذی نفع ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ قرار اناطه بدون عذر موجه به دادگاه صالح رجوع نکند و گواهی آن را ارائه ندهد، مرجع کیفری به رسیدگی ادامه می دهد و تصمیم مقتضی اتخاذ می کند.» مقنن در این ماده به صراحت نهاد اناطه و توقف رسیدگی کیفری به اعتبار رسیدگی در مرجع حقوقی را پذیرفته است.

ماده ۴۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی: «اگر جهت اعاده دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی حکم دوم را نقض و حکم اول به قوت خود باقی خواهد بود». مفاد این ماده به تاثیرگذاری آرا بر هم دیگر اشاره دارد. به این نحو که صدور حکم مقدم در خصوص موضوع، ملاک نقض رأی دوم پیرامون مغایرت دو حکم در اعاده دادرسی است. به عبارتی رأی مقدم کاملاً بر رأی مؤخر مؤثر باشد و دادگاه اخیر مکلف به تبعیت از رأی مقدم برای نقض رأی مؤخر است.

ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری: «اگر جهت اعاده دادرسی، مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی، هر یک را که صحیح تشخیص دهد، تأیید و رأی دیگر را نقض می کند و چنانچه هر دو رأی را غیر صحیح تشخیص دهد پس از نقض آنها وفق مقررات رسیدگی می کند». مفاد این ماده شبیه ماده ۴۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی به تاثیرگذاری آرا بر همدیگر اشاره دارد. فقط تفاوت در این است که در ماده ۴۳۹ اگر جهت اعاده دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه حکم دوم را نقض و حکم اول به قوت خود باقی خواهد بود؛ در حالی که در ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی، هر یک را که صحیح تشخیص دهد، تأیید و رأی دیگر را نقض می کند و لذا در این حالت ملاک حکم مقدم نمی باشد و به نظر می رسد ملاک مندرج در ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری قابل قبول تر است. به این بیان که جهت اعاده دادرسی مغایرت دو حکم بوده و این احکام در خصوص موضوع واحد بر هم دیگر مؤثر بوده و جهت جلوگیری از تناقض آرا می بایست احدی از این آرا نقض گردد.

۲-۳. رویه قضایی دادگاه کیفری متأثر از رأی قطعی حقوقی

در پرونده مورد بحث که در ادامه رأی آن ذکر می گردد، دادگاه کیفری، بزه تصرف عدوانی را منوط به احراز مالکیت شاکی دانسته است که این امر محتاج اقامه دعوی حقوقی مستقل و اثبات آن در محاکم حقوقی ذی صلاح و اخذ رأی قطعی است. و بر اساس ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری

قرار اناطه صادر شده است. این رویه، رویه قابل قبولی بوده و با توجه به ماهیت حقوقی احراز مالکیت، رسیدگی به این موضوع توسط مرجع حقوقی به نحو بهتری صورت می‌گیرد. اساساً مرجع کیفری، مرجعی برای تعیین مالکیت نمی‌باشد و به همین اعتبار است که مقنن در ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری مبنی بر اینکه هر گاه احراز مجرمیت متهم منوط به اثبات مسائلی باشد که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت مرجع کیفری نیست، و در صلاحیت دادگاه حقوقی است، نهاد اناطه و لزوم رسیدگی توسط مرجع حقوقی را پیش‌بینی کرده است.

هرچند برخی معتقدند از آنجا که به حکم قاعده «اذن در شیء اذن در لوازم آن می‌باشد» مرجع رسیدگی کننده به دعوی قادر به رسیدگی به تمام ارکان و عناصر می‌باشد، لذا مفهوم اناطه با این ویژگی که رسیدگی را متوقف کند، امری خلاف اصل محسوب می‌شود. قرار اناطه به جهت ساختار قانون حاکم بر رسیدگی به موضوعات مختلف طرح‌ریزی شده و مغایرت ذاتی میان این مقررات، اجازه دخالت خارج از حدود آن‌ها را به مراجع دیگر، غیر از مراجع اصلی نخواهد داد. با این اوصاف، اگر مرجع اصلی به صورت متعارف و بدون دخالت در قواعد ذاتی دیگر مراجع بتواند به موضوعات رسیدگی کند، نوبت به اناطه نمی‌رسد (خدابخشی، ۱۳۸۴: ۲۵۹).

۱. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۹۹۳۵۰۱۷۵۱ مورخ ۹۸/۱۰/۱۴: «در خصوص شکایت آقای علیه آقای مبنی بر تصرف عدوانی؛ نظر به اینکه دلیل مالکیت شاکی بر ملک متنازع‌فیه به پلاک ثبتی ۲۸۴۰ فرعی از ۲۰ اصلی واقع در میگون سند عادی است و حسب استعلام ثبتی واصله از اداره ثبت اسناد و املاک فشم پلاک ثبتی موصوف از «املاک جاری» است و نظر به اینکه مستفاد از قید «متعلق به» در ماده ۶۹۰ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ این است که شاکی در بزه تصرف عدوانی باید مالک ملک مورد ادعا باشد و نظر به اینکه در خصوص اموال غیر منقول وفق ماده ۲۲ قانون ثبت محاکم فقط کسی را مالک می‌شناسد که نام او در دفتر املاک به ثبت رسیده باشد و عموم لفظ «محاکم» در ماده مارالذکر شامل محاکم کیفری نیز می‌گردد و دلیلی ندارد تا دادگاه جزایی در رسیدگی به شکایت تصرف عدوانی صرفاً اماره تصرف و قاعده ید را دلیل مالکیت بداند و نظر به اینکه بزه تصرف عدوانی حسب دلالت ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از جرایم قابل گذشت است که وفق ماده ۱۲ ق.آ.د.ک شرط ابتدایی و استنادی تعقیب جرایم قابل گذشت شکایت شاکی است که وفق ماده ۱۰ همان قانون شاکی شخصی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان گردد و چون کسی که در دفتر املاک نام او در خصوص ملکی به ثبت رسیده باشد قانوناً مالک ملک محسوب نمی‌شود فلذا از حیث اعتباری نمی‌توان وی را بزه‌دیده و آغازگر تعقیب دانست و به طور کلی از ارکان رسیدگی جزایی به بزه تصرف عدوانی احراز مالکیت شاکی است که این امر محتاج اقامه دعوی حقوقی مستقل و اثبات آن در محاکم حقوقی ذی صلاح و اخذ رأی قطعی است علی‌هذا مستنداً به ماده ۲۱ ق.آ.د.ک قرار اناطه با تعیین شاکی به عنوان ذی نفع صادر و اعلام می‌گردد. تا هنگام صدور رأی قطعی از مرجع صالح تعقیب متهم معلق خواهد ماند. شاکی مکلف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ این قرار به دادگاه صالح رجوع و طرح دعوی نماید و

۳. فقدان اصل کلی تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری

یکی از مباحث مرتبط با تاثیر گذاری آرای حقوقی و کیفری بر هم این است که می‌بایست بر اساس مبانی مباحث قسمت‌های اول و دوم مقاله به فقدان اصل کلی در این خصوص اشاره کرد در غیر این صورت امکان نتیجه‌گیری صحیحی از دو قسمت گذشته به شرح بندهای ذیل به دست نخواهد آمد. تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری که در ماده ۱۸ آ.د.ک ذکر شده است، بیشتر یک امر استثنایی است نه قاعده‌ای کلی. نتیجتاً دادگاه حقوقی در همه موارد مقید به تبعیت از تصمیمات اتخاذی دادگاه کیفری نیست. اگر رسیدگی به موضوع کیفری به‌گونه‌ای است که بدو باید سرنوشت دعوی حقوقی مشخص شود، مرجع مذکور به استناد ماده ۲۱ آ.د.ک باید قرار اناطه صادر می‌نمود، طبیعتاً باید رسیدگی مرجع کیفری متوقف گردد تا آنکه در مرجع حقوقی تعیین تکلیف نهایی شود؛ متقابلاً نیز در چنین مواردی که حکم کیفری مبنای اتخاذ تصمیم در امر حقوقی خواهد بود، علی القاعده مرجع حقوقی باید رسیدگی را متوقف تا رأی قطعی از مرجع کیفری صادر شود.

۳-۱. مبانی حقوقی

برخی ضمن مخالفت با اطلاق اصل تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری در همه موارد معتقد هستند که در امور جزایی در بسیاری از موارد تا حقی ثابت نشود، تعرض به آن با سوءنیت به‌عنوان جرم قابل‌رسیدگی نمی‌باشد و در نتیجه هیچ ترجیحی برای مرجع کیفری نسبت به دادگاه حقوقی قائل نبودند. برخی دیگر از مخالفین با طرح بحث انگیزه در دعاوی کیفری و حقوقی بیان می‌دارند که تنها در صورتی می‌توان از رأی کیفری و مفهوم انگیزه که در آن آمده است، در دعوی مدنی استفاده کرد که در حقوق مدنی نیز بحث از انگیزه، یک‌طرفه و مربوط به معامله باشد، اما اگر حقوق مدنی به انگیزه مشترک پردازد، نمی‌توان رأی کیفری را مبنای اثبات دعوی مدنی دانست زیرا انگیزه اثبات شده و مؤثر در حقوق کیفری، یک‌طرفه است و تنها باید در خصوص متهم تحقق یابد، اما در حقوق مدنی، باید انگیزه مشترک بین طرفین قرارداد احراز شود (خدابخشی، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

لذا به‌نحو مطلق اصل تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری به این دلیل مستند به مبانی و مواد قانونی نمی‌باشد که رسیدگی توسط دادگاه کیفری در همه جهات دارای برتری نمی‌باشد، زیرا در دادرسی‌های کیفری نیز فرض اصابت رأی با واقع بسیار متزلزل است. زیرا چه بسا قرائن و امارات

گواهی آن را به این شعبه ارائه کند. در غیر این صورت رسیدگی با دلایل موجود در پرونده ادامه یافته و تصمیم مقتضی اتخاذ خواهد شد. این قرار ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ از جانب شاکی قابل‌اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.»

ناقص و مبهمی بر ارتکاب بزه وجود داشته باشد که منجر به علم قاضی نگردد، ولی به دلیل اصول بنیادین و اساسی چون اصل برائت، اصل لزوم تفسیر مضیق مقررات کیفری، اصل تفسیر به نفع متهم و یا تکمیل نبودن ارکان سه‌گانه محکومیت کیفری در نهایت حکم به برائت صادر می‌کند. بنابراین پذیرش این مبنا نمی‌تواند چندان قابل دفاع باشد. و برعکس همان طور که در بند دوم مورد بحث قرار گرفت، در خیلی موارد این دادگاه کیفری است که می‌بایست از رأی دادگاه حقوقی تبعیت نماید و لذا قاعده اعتبار امر مختومه همان طور که برای تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری قابل استناد است، حالت عکس آن نیز قابل تصور است.

ماهیت اعمال افراد و لزوم رسیدگی تخصصی ایجاب می‌کند که به تناسب این روابط، مراجع خاصی ایجاد گردد. از این رو است که مراجعی چون مراجع حقوقی، کیفری، اداری و... در مقررات پیش‌بینی شده است. در عین حال ممکن است عمل واحد، واجد چند جنبه باشد. زیرا همان طور که برخی دکترین استدلال کرده‌اند، شرط جاری شدن این قاعده، وحدت سبب، موضوع و اصحاب دعوا است. بر فرض که این قاعده، توجیه‌کننده حاکمیت رأی قطعی کیفری بر دادرسی حقوقی باشد، چرا نباید این قاعده در حالت عکس آن یعنی تقدم صدور رأی قطعی حقوقی بر رسیدگی دادگاه کیفری جریان داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

اصل لزوم هماهنگی تصمیمات قضایی و جلوگیری از صدور آرای متعارض اقتضا دارد که وجود تصمیمات قضایی متعارض احساس وجود عدالت و امنیت را مخدوش می‌کند. و این قاعده در هر دو حالت تأثیرات رأی قطعی حقوقی در پرونده کیفری و تأثیرات رأی قطعی کیفری در پرونده حقوقی وجود دارد. پذیرش این نظر مستلزم آن است که در برخی موارد تصمیمات و آرای دادگاه حقوقی برای دادگاه کیفری لازم‌الاتباع باشد. علی‌رغم آنچه مشهور شده است، در پاره‌ای موارد قانون‌گذار قائل بر همین حکم است. مثلاً در دعوی کیفری تصرف‌عدوانی، دادگاه کیفری مقید به رأی قطعی حقوقی دال بر مالکیت احدی از طرفین است و نمی‌تواند تصمیمی مغایر با آن حکم اتخاذ نماید. هرچند منطقاً دادگاه حقوقی باید از رأی قطعی کیفری تبعیت نماید، ولی دادگاه کیفری تکلیفی به تبعیت از رأی قطعی حقوقی نداشته باشد. به همین جهت اگر امری دارای جبران کیفری باشد، فرض بر این است که قطعاً جبران مدنی نیز دارد، ولی برعکس آن همیشه درست نیست. بر این مبنا چنانچه جرم علیه اموال احراز شود، فرض بر این است که حق اقامه دعوی مدنی نیز ایجاد می‌گردد، ولی عکس آن همیشه درست نیست.

در نهایت باید گفت که اگر مبنای لزوم تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری نظم عمومی باشد، باید پذیرفت برخی از دعوی حقوقی نیز ارتباط تنگاتنگی با نظم عمومی دارد (دعوی خانواده

و ورشکستگی) و در این موارد دادگاه کیفری نیز مکلف به تبعیت از رأی قطعی حقوقی باشد. تسلط مرجع کیفری بر موضوعات حقوقی به منزله برتری مرجع کیفری بر حقوقی نمی‌باشد، بلکه به دلیل اصالت مرجع حقوقی بر مبانی مدنی و مبنایی این امر است.

همچنین تأثیر گذاری آرای مراجع مختلف در تصمیمات یکدیگر فقط مختص محاکم کیفری و حقوقی نیست. برای نمونه اگر مراجع موضوع قانون کار، رابطه کارگری و کارفرمایی را محرز بداند، مرجع حقوقی یا کیفری نمی‌تواند نظر به عدم وجود چنین رابطه‌ای داشته باشد. با این حال در برخی موارد تصمیمات مراجع شبه قضایی برای مراجع قضایی الزام‌آور نیست و آن فرضی است که رسیدگی به برخی امور در صلاحیت ذاتی مراجع قضایی باشد. برای نمونه اگر هیئت رسیدگی به تخلفات اداری تخلف کارمند را ارتشا یا دریافت وجه من غیر حق تشخیص دهد، این رأی برای دادگاه کیفری لازم‌الاتباع نبوده و مرجع کیفری می‌تواند حکم به برائت متهم صادر نماید.

۲-۳. مبانی قانونی و قضایی

در گفتارهای‌های یک و دوم به مستندات قانونی در مورد دو حالت تأثیرات رأی قطعی حقوقی در پرونده کیفری و تأثیرات رأی قطعی کیفری در پرونده حقوقی اشاره گردید. از مجموع مستندات قانونی این دو گفتار باید گفت این مستندات به معنی برتری مطلق رسیدگی کیفری بر رسیدگی حقوقی یا برعکس نمی‌باشد، زیرا برخلاف نظر مشهور، ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی متضمن اصل برتری رأی کیفری بر حقوقی نیست. و مشابه چنین حکمی در ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری وجود دارد که رسیدگی مرجع کیفری را منوط به تبعیت از رأی حقوقی کرده است. ماده دارای چند قسمت است، در قسمت نخست بحث وقوع یک جرم را بررسی می‌کند که طبیعتاً در این فرض باید دادگاه کیفری ورود کند. منتها چون در سال تصویب قانون یعنی در ۱۳۷۹ دادگاه‌ها دارای صلاحیت عام بودند و از طرفی دادسرا نیز از نظام قضایی ایران حذف شده بود، ماده بدین نحو انشا شد. در قسمت بعدی فرض بر این است که دادرسی حقوقی در جریان است. در این فرض یا قبلاً رأی کیفری صادر شده است و یا اینکه چون موضوع دارای جنبه کیفری است، دادگاه حقوقی باید رسیدگی را متوقف و منتظر نتیجه دادرسی کیفری بماند.

از سویی از مفاد ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری می‌توان استنتاج کرد که رسیدگی کیفری همواره بر رسیدگی حقوقی برتری ندارد، چون که مبنای این حکم لزوم احترام دادگاه به آرای مقدم‌الصدور سایر محاکم است^۱. به عبارتی حتی اگر رأی مقدم رأی صادره از دادگاه حقوقی هم

۱. بند ۶ ماده ۸۴ و ماده ۴۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری

باشد، برای سایر محاکم لازم‌الاتباع است. البته قانون‌گذار صرفاً به قسمت منطوق حکم نظر نداشته است. بلکه مطابق ظاهر این ماده هر آنچه توسط دادگاه کیفری احراز شده است، باید از سوی سایر محاکم مورد تبعیت قرار گیرد، ولی در خصوص آرای دادگاه حقوقی فقط قسمت منطوق حکم الزام‌آور است. لذا تبعیت از رأی کیفری و تبعیت از رأی حقوقی مقدم دارای دو حکم متفاوت باشند.

۳-۳. ضمانت اجرای عدم توجه به مفاد قرار اناطه در دعوای حقوقی و کیفری

در ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقنن تصریح کرده که هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت‌دار متوقف می‌شود. مقنن ضمن پذیرش غلبه امر کیفری یا حقوقی مقدم بر امر حقوقی فعلی در امور مرتبط با منشأ و اصحاب واحد، قاضی مدنی را مکلف کرده است که رسیدگی به دعوای حقوقی را تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت‌دار متوقف کند و با صدور قرار اناطه یا توقف رسیدگی، متقاضی را هدایت به طرح دعوا در مرجع مذکور نماید. ضمانت اجرای عدم طرح دعوا در مرجع تعیین شده صدور قرار رد دعوا خواهد بود. به عبارتی هرگاه رسیدگی به دعوی منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، اعم از اینکه این مرجع حقوقی باشد یا کیفری باشد، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت‌دار متوقف می‌شود. خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی‌کننده تسلیم نماید. لذا به صراحت ماده فوق‌الذکر ضمانت اجرای عدم توجه به مفاد قرار اناطه حقوقی در مهلت قانونی یک ماهه، صدور قرار رد دعوی است. نکته قابل ذکر این است که در دعوای حقوقی، مجری دستور دادگاه در قرار اناطه برخلاف پرونده‌های کیفری که ذیلاً اشاره می‌گردد، به حکم ماده یادشده الزاماً و صرفاً خواهان است و خواننده در این خصوص هیچ تکلیفی ندارد.

در ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری مقنن ظاهراً قاضی را مکلف کرده است که اگر احراز مجرمیت متهم منوط به اثبات مسائلی باشد که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت مرجع کیفری نیست، و در صلاحیت دادگاه حقوقی است، با تعیین ذی‌نفع و با صدور قرار اناطه، پرونده کیفری تا صدور رأی قطعی حقوقی متوقف می‌گردد. نکته قابل ذکر این است که در پرونده‌های کیفری، مجری دستور دادگاه در قرار اناطه برخلاف پرونده‌های حقوقی که فوقاً اشاره گردید، به حکم ماده یاد شده، حسب مورد شاکی یا متهم است. در حالی که در پرونده‌های حقوقی چنین تکلیفی صرفاً بر عهده خواهان است. دلیل آن این است که در دعوای حقوقی به غیر از برخی موارد استثنایی مثل ورشکستگی، خواهان ذی‌نفع اصلی است و اشخاص ثالث نفعی مستقیم در دعوی ندارند. در حالی که در موضوعات کیفری، به غیر شاکی، متهم و حتی جامعه ذی‌نفع یا متضرر از موضوع می‌باشند.

ضمانت اجرای عدم توجه به مفاد قرار اناطه کیفری توسط شاکی یا متهم حسب مورد برخلاف دعاوی حقوقی که پس از انقضای قانونی یک ماهه، صدور قرار رد دعوی بود، ولی در موضوعات کیفری مقنن با ذکر عبارت «در این صورت، هرگاه ذی نفع ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ قرار اناطه بدون عذر موجه به دادگاه صالح رجوع نکند و گواهی آن را ارائه ندهد، مرجع کیفری به رسیدگی ادامه می دهد و تصمیم مقتضی اتخاذ می کند.» دادگاه کیفری را مکلف به ادامه رسیدگی با لحاظ عدم توجه شاکی یا متهم حسب مورد به دستورات یاد شده، کرده است.

نکته قابل توجه این است که قرار اناطه در موضوعات کیفری برخلاف دعاوی حقوقی که شامل هر دوی اموال منقول و غیر منقول به حکم اطلاق ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی می شود، به حکم تبصره ۲ ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری مختص اموال غیر منقول است و اموال منقول از شمول قرار اناطه کیفری مستثنا است.

۴. عدم امکان رسیدگی توأمان پرونده کیفری و حقوقی

با توجه به تأثیرات متقابل آرای حقوقی و کیفری نسبت به هم، ممکن این شبهه حادث شود که همانند دو پرونده حقوقی مرتبط یا دو پرونده کیفری مرتبط، امکان رسیدگی توأمان دو پرونده کیفری و حقوقی با هم در یک مرجع واحد بدون توجه به حقوقی و کیفری بودن دو پرونده امکان پذیر باشد، حال آنکه این نظر محکوم به رد است، زیرا مقررات رسیدگی توأمان در دعاوی حقوقی بر اساس ماده ۱۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی و در پرونده های کیفری در مواد ۳۱۰ و ۳۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری مختص دو پرونده هم نوع یعنی حقوقی یا کیفری از حیث رعایت صلاحیت از نوع ذاتی است. بر اساس قاعده تفکیک و تقسیم وظایف، هر مرجعی صلاحیت رسیدگی به موضوعات خاص خود را از حیث حقوقی یا کیفری بودن و لزوم رسیدگی موضوعات حقوقی در دادگاه های حقوقی و رسیدگی به موضوعات کیفری در دادگاه کیفری دارد (شمس، ۱۳۹۰: ۱۵۸ و ۱۶۸). در واقع نظام قضایی، رسیدگی هم زمان دو ادعای مرتبط را در دو مرجع مختلف کیفری و مدنی را نپذیرفته است. تنها استثنای آن دادخواست مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم در ضمن پرونده کیفری است. پذیرش خسارت معنوی و ممکن الحصول و تکلیف دادگاه به رسیدگی دعوی ضرر و زیان با وصف قرار منع تعقیب و یا برانت از جمله نکات قابل توجه این قانون تلقی می شود (ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری). در خصوص چالش هم زمان در رسیدگی مقنن تدبیری نو اندیشیده که رافع بسیاری از مشکلات برخاسته از آن خواهد بود. متقاضی اگر پس از اقامه دعوا در دادگاه حقوقی، متوجه شود که موضوع واجد جنبه کیفری نیز می باشد، حق دارد به دادگاه کیفری رجوع نماید، مشروط به آنکه دعوی حقوقی را از مرجع مدنی مسترد نماید (ماده ۱۶ همان قانون). قانون گذار در ادامه ماده ۱۶

قانون آیین دادرسی کیفری، این اختیار را به مدعی خصوصی اعطا کرده است که اگر دعوی ضرر و زیان را ابتدا در دادگاه کیفری مطرح نموده باشد، ولی صدور حکم به علت طولانی شدن فرایند دادرسی به جهتی از جهات قانونی با تأخیر مواجه شود؛ بتواند با استرداد دعوی ضرر و زیان، برای مطالبه آن به دادگاه حقوقی مراجعه کند. در ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقنن ضمن پذیرش غلبه امر کیفری بر امر حقوقی در امور مرتبط با منشا و اصحاب واحد، قاضی مدنی را مکلف نموده است که رسیدگی به دعوی حقوقی را تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت دار متوقف کند و با صدور قرار اناطه کیفری یا غیره، متقاضی را هدایت به طرح دعوا در مرجع مذکور نماید. ضمانت اجرای عدم طرح دعوا در مرجع تعیین شده صدور قرار رد دعوا خواهد بود.

همچنین تأثیرگذاری آرای مراجع مختلف در تصمیمات یکدیگر فقط مختص محاکم کیفری و حقوقی نیست، بلکه در مراجع شبه قضایی مثل شورای حل اختلاف، کمیسیون ماده صد و هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما نیز وجود دارد. در رأی نگارنده مقاله که شرح آن در زیرنویس آورده شده است، دادگاه حقوقی با این استدلال که دعوی تقسیم ترکه متوفی فرع بر تحریر ترکه می باشد و می بایست ابتدا ماترک متوفی با طی مراحل قانونی از قبیل نشر آگهی موضوع ماده ۲۱۰ قانون امور حسبی به لحاظ حفظ حقوق احتمالی اشخاص دیگر نسبت به ماترک، تحریر و مقدار ترکه و دیون متوفی مشخص و سپس در صورتی که ماترک فاضل بر دیون باشد در راستای تقسیم آن بین ورثه اقدام شود و در پرونده پیوست، نسبت به تحریر ترکه متوفی اقدامی صورت نگرفته است و تا زمانی که مقدمه و قضیه آن از لحاظ منطقی ثابت نشود در واقع نتیجه ای مطلوب و صحیح به دست نمی آید و در حالی که رسیدگی به خواسته تحریر ترکه حسب بند «ت» ماده ۹ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ در صلاحیت ذاتی شورای حل اختلاف می باشد و رسیدگی به خواسته تقسیم ترکه منوط به اثبات و احراز تحریر ترکه متوفی می باشد، مستنداً به ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی قرار اناطه صادر و دادرسی به طور موقت متوقف گردیده است.^۱

۱. دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۲۹۹۳۴۰۰۷۷۶ مورخ ۹۵/۹/۲۸: «در خصوص دادخواست خانم ها به طرفیت آقایان و خانم ها ... به خواسته صدور حکم به تقسیم ماترک مرحوم دادگاه از توجه به محتویات پرونده و اظهارات طرفین در جلسات رسیدگی و کارشناسی انجام شده و لحاظ جامع اوراق پرونده باید معروض داشت که تقسیم ترکه متوفی فرع بر تحریر ترکه می باشد و می بایست ابتدا ماترک متوفی با طی مراحل قانونی از قبیل نشر آگهی موضوع ماده ۲۱۰ قانون امور حسبی به لحاظ حفظ حقوق احتمالی اشخاص دیگر نسبت به ماترک، تحریر و مقدار ترکه و دیون متوفی مشخص و سپس در صورتی که ماترک فاضل بر دیون باشد در راستای تقسیم آن بین ورثه اقدام شود و در پرونده پیوست، نسبت

نتیجه

مقنن در مواد ۱۹ و ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی و مواد ۱۸ و ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری به صراحت به تأثیرات متقابل آرای حقوقی و کیفری بر هم اشاره می‌کند. بر طبق نظر مشهور دکترین و رویه قضایی، دادگاه حقوقی، مکلف به تبعیت از نتیجه رأی قطعی دادگاه کیفری است و در فرض رسیدگی هم‌زمان نیز دادگاه حقوقی، مکلف به توقف رسیدگی می‌باشد. به عبارتی از ملاک ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری، اصل کلی مطلق تبعیت دادگاه حقوقی از نتیجه رأی قطعی کیفری را استخراج کرده‌اند. در حالی که مشابه این حکم در ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد موضوعات حقوقی و همچنین در ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری در مورد تبعیت دادگاه کیفری از رأی قطعی حقوقی وجود دارد. لذا دیدگاه مشهور شده تبعیت دادگاه حقوقی از نتیجه رأی قطعی کیفری که عنوان اصل به خود گرفته است نه تنها یک اصل محسوب نمی‌شود، بلکه بیشتر یک امر استثنایی است نه قاعده‌ای کلی و اساساً محکمه حقوقی در همه موارد مکلف به تبعیت از رأی قطعی دادگاه کیفری نیست. به عبارتی، کیفری یا حقوقی بودن موضوع، ملاک برتری و تبعیت از دیگری نمی‌باشد، بلکه پرونده مقدم - اعم از اینکه کیفری باشد یا حقوقی - برای سایر مراجعی که بعداً رسیدگی می‌کنند، لازم‌الاتباع است. این تفسیر با قواعدی همچون قاعده اعتبار امر مختومه، اصل لزوم هماهنگی تصمیمات قضایی و جلوگیری از صدور آرای متعارض، فرض اصالت آرای مراجع قضایی اعم از حقوقی یا کیفری با واقع و قاعده نسبیت احکام تطابق دارد. ضمانت اجرای عدم توجه به مفاد قرار اناطه کیفری توسط شاکی یا متهم، حسب مورد برخلاف دعاوی حقوقی که پس از انقضای قانونی یک ماهه، صدور قرار رد دعوی است، در موضوعات کیفری مقنن دادگاه کیفری را مکلف به ادامه رسیدگی با لحاظ عدم توجه شاکی یا متهم حسب مورد به دستورات یاد شده، کرده

به تحریر ترکه متوفی اقدامی صورت نگرفته است و تا زمانی که مقدمه و قضیه آن از لحاظ منطقی ثابت نشود در واقع نتیجه ای مطلوب و صحیح به دست نمی‌آید و در حالی که رسیدگی به خواسته تحریر ترکه حسب بند "ت" ماده ۹ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ در صلاحیت ذاتی شورای حل اختلاف می‌باشد و رسیدگی به خواسته تقسیم ترکه منوط به اثبات و احراز تحریر ترکه متوفی می‌باشد لذا مستنداً به ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ قرار اناطه صادر و دادرسی به طور موقت متوقف می‌شود. مقرر است دفتر مراتب به خواهان، وکیل خواهان ابلاغ تا ظرف حداکثر یک ماه در شورای حل اختلاف مربوطه اقامه دعوی نماید و رسید آن را به دفتر دادگاه تسلیم نماید در غیر اینصورت قرار رد دعوی وی صادر خواهد شد. قرار صادره به استناد مفهوم مخالف ماده ۳۳۲ قانون اخیرالذکر قطعی می‌باشد.»

است. در صورت مطرح بودن هم‌زمان دو پرونده حقوقی و کیفری به صورت علی‌حده به ترتیب در دادگاه حقوقی و کیفری، امکان رسیدگی توأمان دو پرونده مذکور در یک مرجع واحد امکان‌پذیر نمی‌باشد، زیرا مقررات رسیدگی توأمان در دعاوی حقوقی و کیفری به نحو علی‌حده بر اساس ماده ۱۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی و مواد ۳۱۰ و ۳۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری مختص دو پرونده هم‌نوع یعنی حقوقی یا کیفری از حیث صلاحیت از نوع ذاتی است. بر اساس قاعده تفکیک و تقسیم وظایف، هر مرجعی صلاحیت رسیدگی به موضوعات خاص خود را از حیث حقوقی یا کیفری بودن و لزوم رسیدگی موضوعات حقوقی در دادگاه‌های حقوقی و رسیدگی به موضوعات کیفری در دادگاه کیفری دارد. همچنین تأثیرگذاری آرای مراجع مختلف در تصمیمات یکدیگر فقط مختص محاکم کیفری و حقوقی نیست، بلکه در مراجع شبه‌قضایی مثل شورای حل اختلاف، کمیسیون ماده صد و هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما نیز وجود دارد.

منابع

فارسی

- آشوری، محمد (۱۳۸۶)، آیین دادرسی کیفری، ج اول، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات سمت.
- آهنی، بتول (۱۳۸۰)، «حکم و آثار آن»، مجله فقه و حقوق خانواده، زمستان، شماره ۲۴.
- اسدی، لیلاسادات (۱۳۹۴)، آیین دادرسی کیفری، چاپ اول، تهران: انتشارات فکر سازان.
- اکبری، بهنام (۱۳۹۶)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران: انتشارات مجد.
- اصغری آقمشهدی، فخرالدین و مهدی ایثاری (۱۳۹۲)، «تأثیر متقابل امر مختوم در رسیدگی های حقوقی و کیفری»، فصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، شماره ۶۱.
- بهشتی، محمدجواد و نادر مردانی (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، تهران: انتشارات میزان
- پوراستاد، مجید (۱۳۸۹)، «پیدایش و چالش قاعده منع تحصیل دلیل»، فصلنامه حقوق دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۴.
- دیبازاد محسن و یعقوب شایسته (۱۳۹۴)، قانون آیین دادرسی کیفری در نظم کنونی، تهران: انتشارات مجد
- شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، تهران: انتشارات دراک.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، چاپ ششم، تهران: میزان.
- حسینی، سیدمحمد و نفیسه متولی زاده نایینی (۱۳۹۱)، «بررسی نظریه برجسب زنی با نگاه به منابع اسلامی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴.
- حیدری، سیروس، فضل اله فروغی و محمدرضا اعراب شیبانی (۱۳۹۸)، «مبانی و شرایط حجیت آرای کیفری در دعاوی مدنی»، دوفصلنامه دانش حقوق مدنی، سال هشتم، شماره دوم.
- حیدری، الهام و محمدجواد فتحی (۱۳۹۳)، «گستره اصل آزادی تحصیل دلیل در دادرسی کیفری ایران و انگلستان»، مجله مطالعات حقوقی، دوره ششم، شماره ۲، دانشگاه شیراز.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۸۷)، «نگرشی تازه به اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری»، مجله حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۰)، «قلمرو قرارداد و حقوق کیفری»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۶.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۷)، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رحیمی، علی (۱۳۹۷)، تأثیر امر مختوم کیفری در تعامل با دعاوی حقوقی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه کردستان، پایگاه اطلاعات علمی ایران (ایرانداک).
- روستایی، مهرانگیز و حامد رحمانیان (۱۴۰۰)، «مدنی سازی حقوق کیفری در پرتو قانون کاهش مجازات حبس تعزیری»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۱۳.
- میرزایی، اقبال علی (۱۴۰۰)، «نقش اصول حقوقی در تفسیر و رفع تعارض قوانین، مطالعه موردی قوانین کیفری و مدنی ایران، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۱۳.

- زارعت، عباس (۱۳۹۱)، *محشای قانون آیین دادرسی مدنی*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات ققنوس.
- زارعت، عباس (۱۳۹۴)، *آیین دادرسی کیفری*، جلد سوم، تهران: انتشارات میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، *اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی*، چاپ ششم، تهران: انتشارات میزان.
- صالحی ذهابی، جمال (۱۳۸۹)، «اصل نسبی بودن رأی حقوقی»، *مجله حقوقی دادگستری*، پاییز ۱۳۸۹، شماره ۷۱.
- صالحی، سیدمهدی (۱۳۹۵)، «اصول جلوگیری از صدور آراء متعارض»، *ماهنامه دادرسی*، شماره ۱۱۵.
- مهاجری، محمد (۱۳۹۰)، *قانون آیین دادرسی مدنی در نظام حقوقی کنونی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات فکرسازان.

غیرفارسی

- O. MICHELIS, (2012). la rencontre inévitable entre L' autorite de la chose jugée sur le civil et la reserve des interets civils.
- *Code de procedure penal* (2007) l' Article 4 de, Version en vigueur du 6 mars 2007.